

تعالیم کھانی

حضرت عبدالبها، فرزند ارشد حضرت  
بها، الله ومبین تعالیم واحکام دیانتبهائی  
بمنظور ابلاغ اصول ومبانی اساسیه امر بهائی  
ودعوت اهالی اروپا وآمریکا به صلح وسلام ومحبت  
واتحاد وتاسیس صلح عمومی در سال ۱۹۱۱  
یعنی قبل از شروع جنگ جهانی اول مسافرت  
هائی بممالک اروپا وآمریکا فرموده و در مجامع  
مختلفه ومعابد وکنائس ودارالفنونهاودانشگاهها  
مبانی روحانی وتعالیم اخلاقی واصول اجتماعی  
دیانت بهائی را ضمن ایراد نطق هاتوضیح و سه  
اهل غرب اعلان فرمودند. در این مجموعه چند  
فقره از خطابات ونطق هائی که حضرت  
عبدالبها، در سالهای فوق ایراد فرموده اند  
وهر کدام مربوطه تشریح یکی از تعالیم دیانت  
جهانی بهائی است جمع آوری شده است.

لجنه جوانان بهائی طهران

۱۲۵ بدیع

# تحرری حقیقت

خطابه حضرت عبدالبہاء درباریس

۱۰ نوامبر ۱۹۱۱

ہواللہ

اول اساس بہاء اللہ تحرری حقیقت است  
یعنی باید نفوس از تقلیدی کہ از آباء واجداد  
موروث مانده منزه و مقدس گردند۔ زیرا  
موسویان تقلیدی دارند زردشتیان تقلیدی  
دارند مسیحیان تقلیدی دارند بودائیہا  
تقلیدی دارند ہرملتی تقلیدی دارد گمان  
میکند کہ تقلید خودش حق است و تقلید  
دیگران باطل ۔ مثلا موسویان گمان میکنند  
تقلید خودشان حق است و تقلید سائرین  
باطل ۔ ما میخوایم بفہیم کدام صحیح است  
جمع تقلید کہ صحیح نیست اگر بہ تقلیدی  
تسک داشته باشیم مانع است کہ تقلید  
دیگران را درست تحرری نمائیم ۔ مثلا شخص

یهودی چون معتقد و متمسک بتقالید موسویان  
 است ممکن نیست بفهمد دیگران حق هستند پس  
 باید تقالید را بریزد و تحوی حقیقت بکند  
 و شاید حق با دیگران باشد . پس تا ترك تقالید  
 نشود حقیقت جلوه ننماید . مثلاً عبده اوئان  
 میگویند اوئان حقست . اگر ترك این تقالید  
 نکنند ممکن نیست هدایت بیابند و به وحدانیت  
 الهی پی برند . پس در تحوی حقیقت انسان  
 باید ترك تقالید بکند جمیع ملل ترك تقالید  
 کنند آن وقت تحوی حقیقت نمایند . در این  
 صورت لابد حقیقت ظاهر میشود . مثلاً پنج نفر  
 هستند این پنج هر کدام ادعا مینمایند که هر  
 يك اعلم از دیگری است باید بمقام امتحان  
 گذاشت . تا ترك تعصب نکنیم چگونه میتوانیم  
 حقیقت را بیان نمائیم ؟ مجوسی میگوید من حقم  
 یهودی میگوید من حقم مسیحی میگوید من حقم  
 یونانی میگوید من حقم . چگونه میشود حق ظاهر  
 شود ؟ پس باید موسوی ترك تعصب بکند مسیحی  
 ترك تعصب بکند یونانی ترك تعصب بکند . تا  
 این قسم نشود ممکن نیست حقیقت ظاهر شود .  
 شخص کاملی عاقلی که طالب علم است علم مطلوب

اوست هرکس بیان کند . نور محبوب اوست در هر  
 زجاج بدرخشد گل محبوب اوست در هر زمین  
 که بروید . نیر اعظم فیض بخش الهی است  
 از هر مطلعی طالع شود . نباید تعصب داشت  
 بلکه باید عاشق آفتاب بود خواه از مطلع موسوی  
 طالع شود خواه از مطلع محمدی خواه از مطلع  
 عیسوی . آفتاب آفتابست . پس حقیقت مقصود  
 انسان است از هرکس بشنود . اینست مسئله  
 تحری حقیقت . نتیجه این بحث چه میشود ؟  
 نتیجه اینست که جمیع ملل عالم باید آنچه  
 شنیده اند بگذارند نه بهیچ ملتی متمسک  
 باشند و نه ازهیچ ملتی متنفر . شاید آن ملتی  
 را که متنفر است آن حق باشد و آن ملتی که به  
 آن متمسک باطل باشد . وقتی که آنها را ترک  
 کرد نه ملتی را متمسک نه ملتی را متنفر آنوقت  
 تحری حقیقت میکند و عاقبت ملاحظه مینماید که  
 حقیقت ادیان الهی یکی است اختلاف در تقالید  
 است . تحری حقیقت سبب میشود که جمیع بشر  
 متفق میشوند . این يك اساس از اساس بها الله  
 است . . . . .

# احتیاج عالم به نفثات روح القدس

خطابه حضرت عبدالبهاء در پاریس

۱۵ اکتبر ۱۹۱۱

هو الله

عالم وجود مثل هیكل انسان است قوای  
مادیه مانند اعضا و اجزای آن هیكل . ولی  
این جسد روحی لازم دارد تابا و متحرك باشد  
با و زنده شود و حیات یابد با و قوه . باصره قوه  
سامعه قوه . حافظه قوه . مدرکه پیدا کند تا  
نور عقل در او ساطع شود و باین قوه کاشف حقائق  
اشیا گردد و ترقیات عالم انسانی حاصل کند  
در حال فقدان روح هر قدر در نهایت صباحت  
و ملاحظت باشد این نتایج حاصل نگردد . نقشی  
است جان ندارد ادراک ندارد هوش ندارد  
بی بهره از کمال است . بنا علیه جسد امکان  
هر چند در عالم مادی در نهایت طراوت و  
لطافت است ولی بی روحست . روحش دین الهی است

دین الهی روح عالم امکانست . امکان باونورانی  
است . اکوان باو مزین است و باو کامل . لهذا  
همچنانکه فکرتان منعطف بترقیات مادیه است  
باید در ترقیات روحانیه نیز بکوشید . همین قسم  
که در مدنیت جسمانیه میکوشید باید اعظم از  
آن در ترقیات روحانیه سعی بلیغ نمائید .  
چنانچه جسد را اهمیت میدهید روح رانیز اهمیت  
لازم . اگر در هیکی انسان روح نباشد از جسد  
چه فائده ؟ جسد مرده لست . همین قسم جسد  
امکان اگر از ترقیات معنویه محروم باشد جسمی  
است بیجان . انسان بصورت حیوانست فرق  
مابین انسان و حیوان اینستکه انسان قسوی  
روحانی دارد و حیوان محروم از آن . انسان از  
خدا خبر دارد و حیوان بی خبر از آن . انسان  
ادراک حقائق اشیا میکند و حیوان غافل و جاهل .  
انسان بقوه اراده حقائق مکنونه موجودات را  
ظاهر و آشکار میکند و حیوان بی بهره وی نصیب  
از حقیقت انسانیه . کمالات مانند انوار ساطعه  
سراج ظاهر . چنانچه نور ظهور کمالات این  
سراجست و همچنین دین سبب ظهور کمالات  
انسان است . این فصائلستکه انسان را بر حیوان

برتری میدهد . نفحات روح القدس است که  
حیات ابدی میدهد . پس اگر عالم انسانی  
از روح دین محروم ماند جسدیست بیجان و از  
نفحات روح القدس محروم مانده . از تعالیم  
الهی بی نصیب گشته . چنان انسان حکم  
میت دارد . اینست که حضرت مسیح میفرماید  
و اگذارید مرده هارا تا دفن کنند مرده ها زیرا  
آنچه از جسد زائیده شده جسد است و آنچه از  
روح تولید شده روح است . مقصود از روح حقیقت  
دین است . پس واضح شد که اگر نفسی از فیوضات  
روح القدس محروم شد میت است ولو کمالات  
صوریه داشته باشد و دارای صنایع و علوم  
باشد . لهذا من دعا میکنم تضرع مینمایم  
که اهالی این مملکت از نفحات روح القدس  
زنده شوند . توجه بخدا کنند . مرکز  
سنوحات رحمانیه شوند . بتعلیمات الهیه  
عامل گردند تا هر یک مانند سراج بر افروزند  
و عالم را روشن کنند .



تاریخ

عبدالمتسا

سنة ن آ

بالمسجد

مقاله پنجمه در باب

احتمالاً مهمت

## وحدت اساس ادیان

خطابه حضرت عبدالیهما در پاریس

۳۰ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

... اساس دین الهی یکی است .  
میخواهم این مسئله را برای شما شرح دهم .  
هریک از ادیان مقدسه الهیه که تا حال نازل  
شد منقسم بدو قسم است .  
یک قسم روحانیات است . معرفت الله است .  
موهبت الله است . فضائل عالم انسانیست  
کمالات آسمانیست که تعلق بعالم اخلاق دارد  
این حقیقت است و این اصل است و جمیع انبیای  
آلهی بحقیقت دعوت کردند . حقیقت محبت الله  
است . حقیقت معرفت الله است . حقیقت ولادت  
ثانویه است . حقیقت استفاضه از نفثات روح  
القدس است . حقیقت وحدت عالم انسانیست  
حقیقت الفت بین بشر است . حقیقت دوستی است

حقیقت عدلست . حقیقت مساوات بین بشر است .  
 جمیع انبیای الهی این تأسیس و ترویج کردند .  
 پس ادیان الهی یکی است . و قسم دیگر که  
 تعلق بجسمانیات دارد و فرعیست در آن بحسب  
 اقتضا زمان تغییر و تبدیل حاصل میشود .  
 مثل اینکه در شریعت تورات طلاق جائز در  
 شریعت مسیح جائز نه ، در شریعت موسی  
 سبب بود در شریعت مسیح نسخ شد . اینها  
 تعلق بجسمانیات دارد . اهمیتی ندارد . به  
 حسب اقتضا زمان تغییر و تبدیل میشود عالم  
 امکان مثل هیک انسان میماند گاهی صحت  
 دارد گاهی علیل و مریض است . لهذا معالجات  
 نظریا اختلاف امراض متفاوتست . یكروز علت از  
 حرارت است باید تبرید شود یكروز مرض از رطوبت  
 است باید علاج دیگر گردد . مراد اینست که  
 آن قسم از شریعت الله که تعلق بعالم  
 جسمانی دارد آن تغییر و تبدیل حاصل میکند  
 و این نظر باقتضا زمان است . در زمان موسی  
 یکنوع اقتضائی بود در زمان مسیح نوعی دیگر .  
 در زمان موسی طفل شیرخوار بود شیر لازم  
 داشت در زمان مسیح غذا خوار شد . ملاحظه

کید که انسان از بدایت حیات تا نهایت در  
 جمیع اطوار یک شخص است همین طور دین  
 الهی در جمیع ادوار یکدین است . انسان  
 در بدایت جنین است بعد از آن طفل شیر خوار  
 بعد از آن طفل راهق بعد از آن بلوغ میرسد  
 بعد از آن جوان میشود بعد بکمال میرسد بعد  
 پیر میشود . هر چند احوال و اطوار مختلف  
 پیدا میکند لکن بازیکی است . همین طور دین  
 الهی یک دین است زیرا حقیقت است و حقیقت  
 تعدد قبول نکند . این اختلافی که ملاحظه  
 میکنید در ادیان الهی مثل اختلاف انسان  
 است از بدایت حیات تا نهایت حیات مثلا  
 آنکه الان پیر است همان انسان جنین است  
 هر قدر که متفاوت و مختلف است و به حسب  
 ظاهر اختلاف دارد ولی باز انسان واحد است .  
 همین طور دین الهی هر چند ظواهر آن در  
 ایام انبیاء مختلف است لکن حقیقت واحد  
 است پس باید بآن حقیقت متوسل شویم تا کل ملل  
 عالم متفق شوند تا این نزاع وجدال بکلی زائل شود  
 جمیع بشر متحد و متفق شوند از خدا میخواهم که  
 شماها سبب وحدت عالم انسانی شوید .

# تطابق دین و علم

خطابه حضرت عبدالبها در پاریس

۲۷ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

روء ساء اءءان امروز گمان میکنند كه ءءن  
عبارت از تقلءء آباء و اءءاء است لهذا هر قومى  
تشبء بتقالءء نموءه آن را حق مءءانء و اءن  
تقالءء چون حءقءء نءست لهذا مخالف با  
ءكء ىكر است و از اءن سبب اءءلاف و عءاءت بءن بشر  
حاصل شءه زیرا همءنءن گمان میکنند كه ءءن  
مخالف علم است و عقاءء ءءنءه را تفكر و تعمقء لازم  
نءست و تطبءق بعقل و علم جائز نه زیرا عقل و  
علم مخالف ءءن است لهذا عقاءء ءءنءه باءء  
مءرء عبارت از صرف تلقءن روء ساء روحانى باءء  
و آنچه آنان بگوءنء باءء معءقء شء ولو مخالف  
علم و عقل است و حال آنكه علم و عقل نور  
است ءءن باءء مطابق علم و عقل باءء

دین که مطابق عقل کلی نباشد جهل است  
میگوئیم علم و جهل نور و ظلمت اگر دین ضد علم  
باشد آن جهل است پس باید دین مطابق عقل و  
علم باشد و این اختلافی که درین بشر است جمیع  
منبعث از جهل است. اگر آنها دین را تطبیق  
بعقل الهی و علم بکنند همه پستی بحقیقت برند  
هیچ اختلافی نبی ماند جمیع متحد و متفق میشوند  
اعظم موهبت الهی برای انسان علم است و  
امتیاز انسان از حیوان بعقل و علم است پس  
اگر عقائد دینیه منافی علم و عقل باشد البته  
جهل است انسان آنچه میشوند باید آن را تطبیق  
بعقل الهی و علم کند. اگر علم و عقل قبول کند  
آن حق است اما اگر بهیچ وجه علم حقیقی و عقل  
کلی تصدیق نکند آن جهل است. ملاحظه در  
ملل عالم فرمائید چگونه غرق در تقالید و  
اوهامند. یکی عبادت وهم میکند یکی خدائی  
در عقل جزئی خود تصور نماید و آنرا عبادت میکند  
و حال آنکه آنچه در عقل گنجد آن تصور است  
یکی عبادت آفتاب میکند دیگری عبادت شجر  
و حجر در ازمنه قدیمه بسیاری عبادت باد میکردند  
عبادت دریا میکردند. عبادت گیاه میکردند

اینها جمیعاً تقالید است. جمیعاً مخالف علم و عقل است و این اختلاف را سبب نزاع وجدال و قتال مینمودند. پس انسان باید از جمیع تصورات و تقالید آباء و اجداد عاری و بری باشد هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد زیرا دین و عقل یکی است لیداً از هم جدا نمیشود لکن شاید عقل ضعیف ادراک نتواند آن وقت تصور از دین نیست از نقصان عقل است مثلاً طفل ممکن نیست امور کلیه را ادراک نماید. این از ضعف عقل طفل است و عقلش چون بدرجه کمال رسد ادراک کند. طفل تصور عظمت و مرکزیت آفتاب و حرکت زمین نمیکند و این را نمیفهمد لکن چون عقلش بکمال برسد خوب ادراک میکند. پس این مخالف عقل نیست ولو اینکه عقل طفل ضعیف است ادراک آن نتواند. مقصد این است که بدانید خدا علم و عقل را خلق کرده تا میزان فهم باشد. نباید این چنین قوهئی را که موهبت الهی است معطل و معوق کنیم جمیع امور را باید بآن موازنه نمائیم زیرا دین را عقل ادراک میکند اگر انسان عقل نداشته باشد دین را چگونه میفهمد این مشهود و واضح است که عقل و علم لازمست.

# وحدت عالم انسانی

خطابه حضرت عبدالبهاء در پاریس

۱۱ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

..... اول چیزی که از برای انسان لازم  
تحری حقیقت است. در تحری حقیقت باید انسان  
آنچه را شنیده و از تقلید آباء و اجداد و  
اقتباس افکار است فراموش کند و جمیع ادیان  
روی زمین را باید یکسان بداند نه بیکی تعلق و نه  
از دیگری تنفر داشته باشد تا تواند تمیز دهد  
که کدام دین بحقیقت مقرون. چون تحری حقیقت  
کند لابد بحقیقت پی برد. و ثانی اساس الهی  
وحدت عالم انسانیست یعنی جمیع بشر بندگان  
خداوند اکبرند. خدا خالق کل است. خدا  
رازق کل است. خدا محیی کل است و خلیل  
مهربان بکل. جمیع بشر انسانند. یعنی تساج  
انسانی زینت هر سری و خلعت موهبت زیور هر بری

کل بندهٔ او هستند . \* بجمع مهربان است .  
 عنایت شامل کلی است . تفریق نمیفرماید که این  
 مومن است یا آن مومن نیست . راحم کلی و رازق  
 کلی است . این صفت رحمانیت الهیه است لهذا  
 نمیتوانیم نفسی را بر نفسی ترجیح بدهیم  
 زیرا خاتمه مجهول . نهایت اینست که بعضی  
 نفوس امثال اطفال ببلوغ نرسیده اند باید آنها  
 را تربیت نعائم تا ببلوغ برسند . یا مریضند باید  
 معالجه کنیم تا شفا یابند . یا جاهلند باید  
 تعلیم کنیم تا دانا شوند . نباید آنها را بد  
 بدانیم و نفرت از آنها داشته باشیم بلکه باید به  
 آنها مهربان تر باشیم بجهت اینکه اطفالند  
 مریضند نادانند . ملاحظه کنید در عالم وجود  
 الفت سبب وجود . محبت سبب حیاضت . جدائی  
 سبب ممات است . در جمع کائنات نظر کنید  
 مثلا این چوب یا این سنگ . عناصر ترکیب شده  
 و یا اجزاء فردیه الفت پیدا کرده امتزاج نموده  
 تا اینکه این چوب وجود یافته . . . چون این  
 الفت بهم خورد این ترکیب تحلیل شود و متلاشی  
 گردد . . . پس معلوم شد که الفت و محبت سبب  
 حیاتست و نفرت و اختلاف و جدائی سبب ممات



ودر جمع کائنات الفت سبب حیات است وکلفت  
 سبب موت . پس نوع بشر بندگان الهی باید  
 الفت و محبت با همدیگر نمایند و از کلفت و بغض  
 و عداوت و نفرت کنند . ملاحظه نمائید حیوانات  
 مبارکه در نهایت الفت اند لکن  
 حیوانات درنده مثل گرگ و پلنگ و کفتار در نهایت  
 استیحا شبتنهائی زندگانی مینمایند . دو گرگ  
 نزدیک مغاره ماوی نمیکند اما هزار گوسفند  
 در یک جا اجتماع مینمایند . دو باز و شاهین در  
 یک آشیانه منزل نمیکنند لکن هزار کبوتر در یک  
 لانه ماوی جویند . اینها حیوانات مبارکه  
 هستند . پس الفت و محبت دلیل بر مبارکیست  
 و کلفت دلیل بر درندگی باری مقصود اینست  
 که حضرت بها<sup>۱</sup> الله اعلان وحدت عالم انسانی  
 فرمود تا جمیع افراد بشر با هم برادر و خواهر و  
 دختر و مادر و پسر و پدر باشند . امیدم چنان  
 است که شما تعالیم بها<sup>۱</sup> الله را در خصوص  
 وحدت عالم انسانی مجری میدارید . حضرت بها<sup>۱</sup> الله  
 میفرماید اگر خدا نکرده شما دشمنی داشته  
 باشید او را دشمن نبینید دوست ببینید  
 بدوست چگونه لازم است معامله کردن

بدشمن همان معامله را مجری دارید  
این تاکید را بجهت این میفرماید  
تا اینکه الفت میانهٔ جمیع بشر حاصل  
شود خدا شماها را تائید کند .

# وحدت لسان و خط

خطابه حضرت عبدالبها در پاریس

۲۹ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

از جمله اوامر حضرت بها " الله اینست  
که باید جمیع ملت از اهل معارف و علوم اتفاق  
کرده یک لسانی انتخاب یا ایجاد نمایند و آن  
لسان عمومی باشد و این امر در کتاب اقدس چهل  
سال پیش نازل شده و مضمون آن اینست مسئله  
لسان بسیار مشکل شده زیرا لسان بسیار است  
و اختلاف حاصل شده بین جمیع اقوام و طوائف  
و تا وحدت لسان حاصل نگردد اختلاف مشکل و  
معاملات مختل است . هر انسان محتاج به  
لسان های بسیار است تا بتواند بجمیع بشر  
معامله و معاشرت و ملاقات نماید و این مستحیل  
است زیرا آنچه تا حال در اکادمی  
معلوم و مسلم شده هشتصد لسان معین گشته

واز برای انسان تحصیل اینهمه لسان ممکن  
 نیست. پس بهتر اینست يك لسان ایجاد و بسا  
 انتخاب شود تا آنکه لسان عمومی باشد در این  
 صورت انسان بدو لسان محتاجست یکی لسان  
 وطنی یکی لسان عمومی. بلسان وطنی خودش  
 با قوم خود گفتگو نماید اما بلسان عمومی  
 با جمیع عالم محاوره نماید و محتاج لسان  
 ثالث نمیشد و جمیع بشر با یکدیگر بدون مترجم  
 الفت و مصاحبت مینمایند. حال اگر چنین چیزی  
 بشود فی الحقیقه سبب راحت و آسایش و سرور  
 جمیع ملل عالمست. بعد از مدتی مدیده شخصی  
 پیدا شد این لسان اسپرانتو را  
 ایجاد کرد فی الحقیقه زحمت کشیده. .  
 خوب ایجاد کرده لکن جهت آنکه تأمین و ترویج  
 آن لسان لازمست لهذا عموم ملت از ارباب  
 معارف باید يك مجلس عمومی تشکیل دهند هر  
 ملتی نفسی را انتخاب نماید اینها انجمنی  
 بیارایند و معاونت آن شخص بکنند و لسان را از  
 هر جهت اکمال نمایند تا آن لسان انتشار  
 حاصل نماید و لسان منتخب عموم ملل عالم  
 شود و بر ملتی تعمیم آن گران نباشد زیرا

حال بر بعضی گران و مشکلی است میگویند  
 این لسان را ما ایجاد نکرده ایم روس ایجاد  
 کرده است لهذا تعلق قلب چندان ندارند اما  
 اگر همچو انجمنی تشکیل شود جمیع اعضا  
 تصدیق کرده اتمام و اکمال نمایند آنوقت جمیع  
 ملل بنهایت سرور قبول مینمایند و تا آن لسان  
 ترویج نشود راحت و آسایش آنطور که باید  
 و شاید برای بشر حاصل نمیشود زیرا اختلاف  
 لسان بسیار سبب اختلاف و سوء تفاهم است  
 مثلا میانه آلمان و فرانسه چه تفاوتیست  
 تفاوت لسان است و بس . میانه شرق و غرب  
 يك سبب اختلاف لسان است . اگر جمیع بشر  
 بلسان عمومی تنطق نمایند وحدت عالم بشر  
 را خدمت مینمایند . لهذا شما لسان اسپرانتو  
 را خیلی دوست داشته باشید چرا بدایست  
 تأسیس است انشاء الله اکمال خواهد شد و  
 جمیع من علی الارض راحت خواهند گشت و  
 علیکم البهاه الابهی .

# صلح عمومی

خطابه حضرت عبدالبهاء در پاریس

۲۶ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

جميع انبيای آلهی مظاهر حقیقتند .  
حضرت موسی اعلان حقیقت کرد . حضرت  
مسیح ترویج حقیقت نمود . حضرت محمد تأسیس  
حقیقت کرد . جميع اولیای الهی اعلان حقیقت  
کردند . حضرت بهاء الله علم حقیقت بلند نمود  
جميع نفوس مقدسه که بعالم آمده اند  
چراغهای حقیقت بودند . حقیقت وحدت عالم  
انسانیت . حقیقت محبت بین بشر است  
حقیقت اعلان عدالت است . حقیقت هدایت الله  
است . حقیقت فضائل عالم انسانیت . انبیای  
الهی جميعاً منادی حقیقت بودند و جميع متحد  
و متفق بودند . هر پیغمبری مؤده بخلف خویش  
داد . هر خلفی تصدیق سلف نمود . موسی

خبر از مسیح داد . مسیح تصدیق موسی کرد .  
 حضرت مسیح خبر از محمد داد . حضرت محمد  
 تصدیق مسیح و موسی نمود . جمیع با یکدیگر  
 متحد بودند ما چرا اختلاف کنیم ؟ ما امت آن  
 نفوس مقدسه هستیم . همین قسم که انبیاء  
 محب یکدیگرند ما نیز باید محب یکدیگر باشیم  
 زیرا بندگان يك خدائیم والطف الهی شامل  
 عموم است . خدا با جمیع صلح است ما چرا  
 با یکدیگر جنگ کنیم ؟ خدا با همه مهربانست ما  
 چرا با یکدیگر ظلم کنیم ؟ اساس ادیان الهی  
 محبت است والفت و یگانگی الحمد لله  
 این عصر نورانیست عقول ترقی نموده  
 و ادراکات شدید شده . اسباب الفت واتحاد  
 مهیا گشته . روابط محبت بین بشر محکم  
 گردیده . وقت آن آمده که جمیع با همدیگر  
 صلح نمائیم و بدوستی و راستی پردازیم . تعصب  
 مذهبی نماند . تعصب جنسی نماند . تعصب  
 وطنی نماند . با یکدیگر در نهایت الفت محبت  
 کنیم . بنده يك درگاهیم و مستفیض از انوار  
 يك آفتاب . به جمیع انبیاء باید مومن باشیم و  
 به جمیع کتب آسمانی موقن شویم .

از جمیع تعصبات بیزار شویم و خدمت بخدا کنیم  
وحدت عالم انسانی ترویج نمائیم . فضائل عالم  
انسانی را آشکار کنیم . مانند حیوانات درنده  
نباشیم بخونریزی راضی نگردیم . خون بشر را  
مقدس دانیم . این چنین خون مقدس را از برای  
خاک نریزیم . جمیع دریک نقطه اجتماع کنیم  
و آن نقطه وحدت عالم انسانیست . ملاحظه  
کنید الان در طرابلس غرب چه میشود . چه  
بسیار پدران بی پسر میشوند . چه بسیار اطفال  
صغیر بی پدر میگردند . چه قدر مادران مهربان  
در مصیبت فرزندان خود میگریند . چه قدر زنان  
در مصیبت شوهران فغان و ناله میکنند . این خون  
انسانی از برای خاک ریخته میشود . حیوانات  
درنده از برای خاک جنگ نمیکنند هر یک بمحل  
خود قناعت مینمایند . گرگ بلانه خود قناعت میکند  
بلنگ بمغاره خود اکتفا مینماید . شیر به بیشه  
خود قناعت کند . هیچیک بفکر تعدی در حق  
دیگری نیفتد . ولی افسوس که انسان بی رحم  
اگر همه آشیانه ها را به تصرف آرد باز در فکر  
آشیانه دیگر است و حال آنکه خدا بشر را  
انسان خلق کرده ولی از حیوانات درنده بدر



شده . حیوانات درنده اینها جنس خویش  
 را نمیدرند . گرگ هر قدر درنده باشد در یک  
 شب نهایت ده گوسفند میدرد . ولکن يك انسان  
 سبب میشود صد هزار بشر را در یکروز قتل مینماید  
 حال انصاف دهید این بچه قانون درست میاید  
 اگر يك نفس انسانی را بکشد . او را قاتل گویند اما  
 اگر خون صد هزار نفس را بریزد او را سرور دلیبران  
 گویند . اگر نفسی ده درم از کسی بدزد او را  
 سارق مجرم گویند اما اگر يك مملکت را غارت کند  
 او را فاتح نامند . اگر يك خانها آتش زند او  
 را مجرم شمرند لکن اگر مملکتی را به آتش توپ  
 و تفنگ بسوزاند او را جهانگیر گویند . اینها جمیعاً  
 از آفات جمیع بشر است . از درندگی بشر است  
 از عدم ایمانست زیرا اگر انسان معتقد بعدالت  
 الهی باشد راضی نمیشود خاطری بیازارد و بسه  
 ریختن قطره ئی از خون راضی نگردد بلکه شب و روز  
 میکوشد تا خاطری را سرور کند . حال الحمد لله  
 آثار انتباه در بعضی از بشر پیدا شده . بدایت  
 اشراق صبح صلح اکبر است . امید ما چنانست  
 که وحدت عالم انسانی انتشار یابد . بغض  
 و عداوت بین بشر بر افتد . صلح اکبر آشکار گردد

وجميع ملل با یکدیگر الفت کنند و محفل صلح  
 تشکیل نمایند و مشاکلی که بین ملل و دول حاصل  
 در آن محکمه کبری فیصل یابد . این مشروط و  
 موکول بر این است که صلح پرور در دنیا بسیار  
 گردند . محب عالم انسانی تزايد یابد . افکار  
 عمومی منعطف بصلح شود تا از کثرت محبین  
 صلح و صلاح ملل و دول مجبور بر اتحاد شوند .  
 محبت نورانیت است بغض و عداوت ظلمت است .  
 محبت سبب حیات است عداوت سبب ممات . البته  
 عقلا حیات را بر ممات ترجیح دهند . اتحاد را بر  
 اختلاف مرجح شمرند و جان و دل بکوشند که این  
 ابرهای ظلمانی زائل شود . شمس حقیقت اشراق  
 کند . عالم عالم دیگر شود . کره ارض جنتی در  
 نهایت طراوت و لطافت گردد . شرق و غرب دست  
 در آغوش یکدیگر کنند . جنوب و شمال دست  
 بدست یکدیگر دهند تا محبت حقیقی الهی  
 در عالم انسانی جلوه نماید . زیرا محبت بسبب  
 خلق محبت بخداست مهربانی بخلق خدمتگی  
 بخدا . دعا کنید بجان و دل بکوشید تا سبب  
 محبت بین بشر شوید . تا سبب عدالت شوید .  
 تا سبب اتحاد شرق و غرب گردید . بلکه

انشاء الله تعصب مذهبی تعصب جنسی تعصب  
سیاسی تعصب وطنی نماند. عالم آسمايش و  
راحت يابد . جميع شماها اولاد داريد ميدانيد  
چه قدر عزيزند . اين بيچارگان که الان اولاد  
شان شرحه شرحه ميشوند آنهاهم مثل شما  
هستند . ملاحظه کنيد اگر پدر و مادري طفل  
عزيز خود را بخون آغشته بيند چه حالت پيدا  
میکند ديگراز براي او دل ميماند ؟ از سرای  
او راحت ميماند ؟ از براي او هيچ تسلي حاصل  
ميشود ؟ همنيتور الان نفوسیکه در طرابلس  
هستند پدران و مادرانشان آن حالت را دارند  
خدا ما را خلق کرده که با يکديگر محبت کنيم .  
الفت کنيم نه بيگديگر شمشير کشيم بل محفل  
الفت و محبت ترتيب دهيم . انجمن عدل تاسيس  
کنيم نه صف حرب بيارايشم . چشم بما  
داده که يکديگر را به محبت الله نظر کنيم .  
دل داده که تعلق بيگديگر داشته باشيم  
نه اينکه با يکديگر بغض و عداوت داشته باشيم  
ببينيد خدا چه فضلي در حق انسان کرده .  
ب انسان عقل داده احساس داده تا اين قواي  
روحانيه را در سبيل محبت صرف کنيم نه در

مقام حضرت . از خدا بخواهید که شما را مؤید  
 کند و بفضائل عالم انسانی موفق نماید . چراغی  
 را که ایزد بر افروخت خاموش نکنیم . باران  
 رحمت پروردگارا قطع ننمائیم . برکت آسمانی را  
 مانع نشویم . موفق به آن شویم که عالم انسانی  
 را تزئین دهیم . شرق و غرب را روشن کنیم .  
 جمیع امم را با هم ارتباط دهیم . بنیان جنگ  
 را براندازیم و سبب الفت قلوب شویم . اینست منتها  
 آمل ما . اینست رجای ما . از خدا امید داریم که  
 بآن موفق گردیم . حضرت بها<sup>۱</sup> الله از افق  
 ایران بنور انیت هدایت طلوع نمود . بجمیع  
 ملوک مکاتیب مخصوص نوشت جمیع را به  
 صلح اکبر دعوت فرمود و گل را نصیحت نمود .  
 از آن جمله نایلئون ثالث را که پادشاه  
 پاریس بود : از پنجاه سال تا یوم صعودش  
 کوشید تا بتدریج قلوب منجذب بصلح اکبر  
 شود . الحمد لله این نور در انتشار است و علم  
 صلح اکبر انشاء الله بلند میشود ماشب و روز  
 میگوئیم تا عالم بشر منور شود و شمس  
 حقیقت بنور حقیقت بر شوق و غرب بتابد .

# ترك تعصبات

خطابه حضرت عبدالبهاء در پاریس

۱۳ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

از جمله اساس بهاء الله ترك تعصب  
وطني و تعصب مذهبی و تعصب جنسی و تعصب  
سیاسی است. زیرا عالم بشر بمرض تعصب  
مبتلا شده و این مرض مزمن است که سبب  
هلاکتست. جمیع اختلافات و جنگها و نزاعها  
و خونریزیها سببش این تعصب است. هر  
جنگی که می بینید یا منبعت از تعصب دینی  
است یا منبعت از تعصب جنسی یا منبعت  
از تعصب وطنی یا تعصب سیاسی است و تا این  
تعصبات موجود عالم انسانی آسایش نیابد.  
لهذا حضرت بهاء الله میفرماید این تعصبات  
هادم بنیان عالم انسانی است (اول) نظریا اهل ادیان  
نمائید اگر اهل ادیان تابع خدا هستند و

مطیع تعالیم الهی - تعالیم الهی امر میفرماید  
 ابدأً نباید تعصب داشت زیرا تعالیم الهی  
 صریحست که باید نوع بشر با یکدیگر به محبت  
 معامله کنند و انسان هر قصوریست در خود ببیند  
 نه در دیگری و هرگز خود را ترجیح بدیگری ندهد  
 زیرا حسن عاقبت مجهول است و نمیداند . چه  
 بسیار انسان در بدایت حال نفس زکی بوده بعد  
 منصرف از آن شده . نظیر یهود ای اسخر یوطی  
 در بدایت بسیار خوب و در نهایت بسیار بد شد .  
 وجه بسیار که در بدایت بسیار بد است و در نهایت  
 بسیار خوب . مثل پولس حواری که در بدایت  
 دشمن مسیح و در نهایت اعظم بنده مسیح .  
 پس عاقبت حال انسان مجهول است در این صورت  
 چگونه میتواند خود را ترجیح بدیگری دهد ؟ لهذا  
 باید که درین بشر ابدأً تعصبی نباشد نگوید من  
 مؤمنم و فلان کافر . نگوید من مقرب درگاه کبریا  
 هستم و آن مردود . زیرا حسن خاتمه مجهول  
 است . و (ثانیا) اینکه باید بکوشد تا نادان را  
 دانا کند . اطفال نادان را ببلوغ برساند . نفوس  
 بدخلق را خوش خو کند . نه اینکه بساو  
 عداوتی داشته باشد بلکه باید بکمال محبت

اورا هدایت کند و (ثالث) تعصب جنسی است. این مجرد وهم است زیرا خدا جمیع ما را بشر خلق کرده. کل یک جنسیم. اختلافی در ایجاد نداریم. امتیاز ملی در میان نیست جمیع بشریم. جمیع از سلاله آدم هستیم. با وجود این وحدت بشر چگونه اختلاف کنیم که این آلمانی است این انگلیس است این فرانسه است این ترکست این روم است این ایرانیست؟ این مجرد وهم است. آیا بجهت وهی جائز است که نزاع وجدال کرد؟ فرقی را که خدا نگذاشته میتوان آن را اعتقاد نمود و اساس قرار داد؟ جمیع اجناس سفید و سیاه و زرد و قرمز و ملل و طوائف و قبائل در نزد خدا یکسانست. هیچ یک امتیاز ندارد مگر نفوسی که بموجب تعالییم الهی عطا نمایند. بنده صادق مهربان باشند محب عالم باشند. رحمت پروردگار باشند. این نفوس ممتازند. خواه سیاه باشند خواه زرد خواه سفید. هر چه باشند در نزد خدا این نفوس مقررند. این نفوس چراغهای روشن عالم بشرنند و این نفوس درختان بارور جنت ابهی هستند لهذا امتیاز بین بشر از جهت اخلاق و

فضائل و محبت و عرفان است نه از جهت شرقی و غربی . (چهارم) تعصب سیاسی است . نفوس در عالم پیدا میشوند که آرزوی تفرّد دارند این نفوس فکرشان اینست که مملکت خویش را ترقی دهند و لو سائر ممالک خراب شود . لهذا بجمع وسائل تشبث نمایند و عاقبت لشکر کشند . مملکتی را ویران کنند . هزاران نفوس را به قتل رسانند تا يك نای پیدا نمایند و گفته شود ایمن مدبر و فاتح فلان مملکت است و حال اینکه سبب شده که هزاران بیچارگان هلاک شده اند و هزاران خانمان خراب شده هزاران طفلی بی پدر مانده و این فتوحات هم باقی نمانند بلکه یكروزی غالب مغلوب میشود و مغلوب روزی آید که غالب شود . بتاریخ مراجعت کنید چه بسیار واقع شد که فرانسه بر آلمان غلبه کرد و بعد مغلوب شد . و چه بسیار که انگلیس بر فرانسه غلبه کرد بعد از مدتی فرانسه غلبه نمود . پس این غالبیت نماند منقلب میشود مادام که باقی نیست چرا انسان تعلق بآن داشته باشد و سبب خونریزی شود و ابنا انسان را که بنیان الهی هستند هدم کند ؟ امیدواریم در این عصر



نورانی این تعصبا نماند . نورانیت محبت  
عالم را روشن کند . فیض ملکوت الله احاطه  
نماید . رحمت پروردگار شامل کل گردد . عالم  
انسانی از این قیود آزادی یابد و متابعت سیاست  
الهی کند زیرا سیاست بشر ناقص است اما  
سیاست الهی کامل است ملاحظه کنید جمیع  
را خلق نموده و به جمیع مهربانست و جمیع را از  
فیض عنایت خود بهره و نصیب میدهد . مابنده  
خدا هستیم بنده باید متابعت مولای خود  
را بجان و دل نماید . پس تضرع و زاری و دعا به  
ملکوت الهی کنید تا این ظلمات زائل شود و  
نورانیت حقیقی جلوه نماید .

# تساوی حقوق زن و مرد

خطابه حضرت عبدالبهاء درباریس

۱۴ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

جميع كائنات موجوده مذکر و مؤنثند  
و در مابین ذکور و اناث آنها فرقی نیست. نظر  
در عالم نبات میکنیم می بینیم ذکور و انثی  
است و مساواتست بین آنها امتیازی نیست و در  
جميع کمالات نباتیه مساویند. همین طور در  
عالم حیوان نظر میکنیم جميع ذکور و انثی است  
امتیازی در میان نیست. در جميع مراتب مساویند  
و در جميع وظائف حیوانی شریکند. ولی  
چون نظر در عالم انسان میکنیم می بینیم  
تفاوتست. عجباً این تفاوت خلقی است یا از  
جهت تربیت است؟ آیا جنس ذکور در ایجاد  
الهی ممتاز از اناث هستند؟ با وجودیکه در ایجاد  
الهی تفاوت نیست چرا این تفاوت گذارده میشود؟

هیچ شبهه نیست که از تربیت است . اگر  
 نساء بمثل رجال تربیت شوند مثل مردان  
 میشوند . بلکه احساسات زنهای بیشتر است  
 رقت قلب زنهای بیشتر از مردهاست . لکن تا بحال  
 چون زنهای تربیت نشده اند لذا عقب مانده اند  
 باید زنهای هم مانند مردها تربیت شوند . البته  
 بدرجه مردها میرسند علی الخصوص در هیئت  
 اجتماعیه عضو عاملند لهذا خدا راضی نیست  
 که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد و عدل  
 نیز چنین اقتضاء مینماید که زنان و مردان مساوی  
 باشند . تربیت واحد بشوند و وظیفه شان  
 را بتمامه اجرا دارند . در نزد خدا زنی و  
 مردی نیست هرکس قلبش روشن تراست نزد  
 خدا مقرب تراست . هرکس ایمانش بیشتر است  
 نزد خدا مقبول تر . پس شما باید شب و روز بکوشید  
 کسب کمال کنید تا در فضائل عالم انسانی مساوی  
 با مردان باشید . تا در جمیع شئون عالم انسانی  
 چنان ترقی کنید که مردان شهادت دهند  
 که شما با آنها مساوی هستید . زنهای اروپا  
 خیلی ترقی کرده اند اما هنوز بدرجه رجال  
 نرسیده اند . امید من چنانست که بدرجه

رجال برسند آنوقت عالم انسانی کاملی شود .  
 باید خیلی همت کنید . در تحصیل علوم بکوشید .  
 در ادراک حقائق اشیا جهد کنید در  
 فضائل عالم انسانی بی نهایت همت مبذول  
 دارید و بدانید که فضل الهی شامل شماست .  
 وقتی زنان ترقی کنند که مردان خود شهادت  
 دهند که زنان با ما مساویند حاجت جدال <sup>به</sup> و نزاع  
 نیست . پس از آنکه اطفالی در مدرسه جهد کنند  
 تحصیل علوم نمایند و منتهی درجه کمال رسند  
 هر کس شهادت دهد که آنها کاملند . نفس  
 اعمالشان شهادت میدهد بر کمالشان  
 و از جمله اساس و تعلیمات بهاء الله مساوات بین  
 رجال و نساء است . لذا باید زنها خیلی  
 بکوشند تا تحصیل فضائل عالم انسانی نمایند .  
 در وحدت عالم انسانی بکوشند . در نشر  
 نجات الهی بکوشند . سبب ایمان نفوس شوند .  
 سبب دخول نفوس در ملکوت الله گردند تا مواهب  
 الهی شامل حال کس شود و بر کل احاطه نماید .

## تعلیم و تربیت عمومی و اجباری

حضرت عبدالبها میفرمایند :

” در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباریست نه اختیاری . یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند و از یستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد رب غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیر مغفور زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند . مادام الحیات طفل مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان وی شعور ماند و البته اگر در سن کودکی از این جهان رحلت نماید بهتر و خوشتر است . در این مقام موت بهتر از حیات و هلاکت بهتر از نجات و عدم خوشتر از وجود . اول تکلیف یاران الهی و اماه رحمانی آن است که بای وجه کان در تربیت و

تعلیم اطفال از ذکور وانات کوشند . و دختران  
مانند پسرانند ابدأً فرقی نیست جهل هر دو  
مذموم و نادانی هر دو مبغوض " و هل یستوی  
الذین یعلمون والذین لایعلمون " در حق  
هر دو قسم امر محتوم . اگر بدیده حقیقت نظر  
گردد تربیت و تعلیم دختران لازمتر از پسران  
است زیرا این بنات وقتی آینه که مادر گردند  
و اولاد پرور شوند و اول مری طفل مادر است  
زیرا طفل مانند شاخه سبز و تر هر طور تربیت  
شود نشو و نما نماید اگر تربیت راست گردد  
راست شود و اگر کج ... کج شود و تا نهایت  
عمر بر آن منهج سلوک نماید . پس ثابت  
و مبرهن شد که دختر بی تعلیم و تربیت چون  
مادر گردد سبب محرومی و جهل و نادانی و عدم  
تربیت اطفالی گنیر شود .

# تعدیل معیشت عمومی

خطابه حضرت عبدالبها درباریس

۱۶ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

امروز مختصر صحبت میدارم . از جمله  
اساس بها الله تعدیل معیشت است . طبقات  
ناس مختلفند . بعضی در نهایت غنا هستند  
بعضی در نهایت فقر . یکی در قصر بسیار  
عالی منزل دارد یکی سوراخی ندارد . یکی  
انواع طعام در سفره اش حاصل است یکی نان  
خالی ندارد قوت یوی ندارد ولذا اصلاح معیشت  
از برای بشر لازم . نه آنکه مساوات باشد بلکه  
اصلاح لازم است والا مساوات ممکن نیست  
نظام عالم بهم میخورد . نظم عالم چنین  
اقتضا مینماید که طبقات باشد . نعیشود بشر  
یکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند . بعضی  
در درجه اول عقلند و بعضی درجه متوسط و

بعضی بگی از عقل محرومند . حال آیا  
 ممکن است نفسی که در درجهٔ اعلاى عقلست  
 با نفسیکه هیچ عقل ندارد مساوی باشد ؟  
 عالم بشر مانند اردوئی است اردو را سردار  
 لازم و نفر نیز لازم آیا ممکن است که همه سردار  
 یا صاحب منصب باشند ؟ یا همه سر باز باشند ؟  
 البته مراتب لازمست . از ملوک یونان شخصی  
 بود اسمش لکورغه پادشاه بود وهم فیلسوف  
 نیتش بسیار خوب بود . او در فکر افتاد که  
 جنس خود را در معیشت متساوی کند . اهالی  
 مملکت خود را سه قسم کرد . یک قسم را  
 رؤسا قرار داد . یک قسم از اهالی اصلیه  
 را دهقان قرار داد که زراعت کنند و عسری  
 ببرند . قسم ثالث را اهل تجارت و صنعت  
 قرار داد . اینها را بیشتر از غریبا قرار داد  
 و قرار گذاشت در هر سالی چیزی بدهند  
 آن قسم اول را که جنس خودش بودند شمرد  
 نه هزار نفر شدند آنها را سردار مملکت قرار  
 داد و امتیازات مخصوصه بهر یک داد که آنها  
 زراعت و صنعت و تجارت نکنند و رؤسا باشند  
 و اداره سیاسیه و حروب با آنها باشد . هرگاه



جنگی پیدا شود آنها بجنگ روند . دو قسم  
دیگر در جنگ داخل نشوند مگر آنکه خودشان  
بخواهند بیایند . و این نه هزار نفر را از -  
طفولیت بزحمت و تحمل مشقات پرورش داد تا  
بسن شش سالگی . بعد آنها را بریاضات حربیه  
واگذارد که تمام روز به کارهای حربیه تمرین  
کنند و چون بسن ده رسند آنها را به سواری  
بدارند و چون به سن بیست رسند بمناصب  
وامتیازات عسکریه ممتاز گردند و اراضی را نه  
قسمت نمود از برای آنها و آنها را قسم داد که  
تغییری در آن قرار ندهند و چون اهالی قسم  
خسوردند که آن قواعد را تغییر  
ندهند خودش از مملکت بیرون رفت و از سلطنت  
گذشت و دیگر بمملکت خود باز نگشت تا آن قانون  
برقرار بماند . اهالی هم قسم خورده بودند  
چندی تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر  
کرد . و آن قوانین برهم خورد . پس معلوم  
شد که مساوات بین بشر در معیشت  
ممکن نیست و آن سلطان نتوانست مابین جنس  
خود در معیشت مساوات دهد . معنی فلک

باز جائز نیست که بعضی در نهایت  
غنا باشند و بعضی در نهایت فقر باید اصلاح  
کرد و چنان قانونی گذارد که از برای کل وسعت  
و رفاهیت باشد. نه یکی بفقیر مبتلا و نه  
یکی نهایت غنا را داشته باشد. مثلا شخصی  
غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخصی  
دیگر منتهی فقر را داشته باشد مراعات او  
را بکند تا آن هم راحت باشد. این را باید  
به قوانین اجراء کرد. نفوس اغنیاء باید  
خودشان زیادی مال خود را بفقرا انفاق  
کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی  
باشد که بموجب شریعت الله هرگونه آسایش  
داشته باشد.

## دین باید سبب الفت و محبت باشد

حضرت عبد البهاء میفرمایند :

دین باید سبب الفت و محبت باشد .  
اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد بی دینی  
بهتر است . زیرا سبب عداوت و بغضا بین بشر است  
و هر چه سبب عداوت است مغضوب خداوند است  
و آنچه سبب الفت و محبت است مقبول و ممدوح .  
اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین  
نیست بی دینی بهتر از آنست زیرا دین  
بمنزلۀ علاج است اگر علاج سبب مرض شود  
البته بی علاجی بهتر است . لهذا اگر  
دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی  
بهتر است .

## فہرست مطالب

صفحہ

- ۱- تحری حقیقت و ترک تقالید
- ۸ ۲- احتیاج عالم بہ نغمات روح القدس
- ۱۱ ۳- اساس ادیان الہی یکی است
- ۱۴ ۴- دین باید مطابق علم و عقل باشد
- ۱۷ ۵- وحدت عالم انسانی
- ۲۱ ۶- وحدت لسان و خط
- ۲۴ ۷- صلح عمومی
- ۳۱ ۸- ترک تعصبات
- ۳۶ ۹- تساوی حقوق زن و مرد
- ۳۹ ۱۰- تعلیم و تربیت عمومی و اجباری
- ۴۱ ۱۱- تعدیل معیشت عمومی و حل مشکلات اقتصادی
- ۴۵ ۱۲- دین باید سبب الفت و محبت باشد